

شعبده - شعوزده - بو العجب

امروز در میان عامه فارسی زبان لغت «شعبده» بضم شین و دال بی نقطه بمعنی نیرنگ سازی و حقه بازی معمول است چنانکه میگویند فلان شعبده باز است یا بشعبده بازی کار خود را میسازد.

این کلمه چنانکه هیأت ظاهری آن مینماید از عربی گرفته شده ولی در این زبان بفتح اول و ذال نقطه دار یعنی بهیأت «شعبده» بروزن دغدغه آمده و فعل آن از ملحقات باب دحرج است.

شکل دیگر این کلمه در عربی «شعوزده» است یعنی بجای «باء» در این شکل دوم و او، آمده و این هیأت یعنی شعوزده را بعضی از علمای عرب فصیح تر شمرده اند. پس صحیح این لغت در عربی شعبده و شعوزده است بفتح اول و با ذال نقطه دار بر وزن دغدغه اما عامه فارسی زبان در لغت شعبده ذال آنرا بعدها بقیاس جمیع ذالهای ما قبل مفتوح فارسی که بدال بی نقطه تبدیل شده دال کرده و شین آنرا هم بهمین قیاس عامیانه (شاید بعلت آنکه جزء اول آنرا بالفت شعبه از یک اصل پنداشته اند) مضموم نموده و بصورت شعبده در آورده اند. شکل شعوزده با اینکه در کلام فصیحای قدیم ما دیده میشود در میان عامه معمول نمانده و همان هیأت مقلوط شعبده جاری و ساری گردیده است.

شعبده و شعوزده در عربی بمعنی نمایاندن چیزیست در چشم بیننده بغیر صورت حقیقی و بگفته بعضی دیگر نمایاندن باطل است در اباس حق ۱ و نوعی است از تردستی نظیر سحر ۲ چنانکه با سرعت حرکت دست چیزی متعدد را یکی یا یک چیز را متعدد یا جمادی را جانور بنمایانند و امر محسوس را بدون بکار بردن دست

بر چشم مردم بیوشانند ۳ و این کاری است که مهره بازان میکنند و چون مهره ای را که در زیر حقه یعنی ظرف کوچکی نهاده اند ناپدید یا متعدد مینمایند ایشان را حقه باز میگویند، سابقاً مهره بازان بجای حقه کیسه یا گنبد های کوچک بلورین نیز بکار میبردند .

در عربی بکسی که متصدی عمل شعبده یا شعوذه بوده مشعوذ یا مشعبد میگویند و چون این چنین کس که فارسی امروزی آن شعبده بازا است بازیگری است که کارها و بازیهای تعجب افزا ظاهر میکند او را بکنیه «ابوالعجب» میخوانند و چنانکه یکی از ترستان اواسط قرن چهارم هجری بنام منصور همین کنیه را داشته و لابد بعلمت مهارتی که از او در ظهور همین قبیل بازیهای عجیب سر میزده است .

پس ابوالعجب که آنرا در فارسی بشکل «بوالعجب» و «بلعجب» استعمال نموده اند در اصل لقب مرد شعوذی یا هر بازیگر دیگری بوده است که از او کارهای عجیب بظهور میرسیده و روزگار را هم بهمین جهت قدمای عرب و عجم بهمین کنیه و لقب خوانده اند ، ابوتام میگوید : ما الدهر فی فعله الا ابو العجب ۶ ، و کارهای روزگار را نیز اعمال بوالعجب یا بوالعجیبهای آن نام گذاشته اند ، سیف اسفرنگ میگوید :

چشم بندی کرد شاید روزگار بوالعجب کز نظرهای سعادت چشم دوران بسته شد
حقه بازان طرب را مهره های آرزو هر چه بود از ششدر نه حقه بازان بسته شد
حافظ میگوید :

بری نهفته رخ و دیودر کرشمه حسن بسوخت دیده ز حیرت که این چه بوالعجیبی است
استعمال شعبده بمعنی تردستی و چشم بندی و خیمه شب بازی و هر کار شگفتی در اشعار فارسی زیاد دیده میشود ، بعنوان مثال ابیات ذیل را نقل میکنیم ، مسعود سعد گوید :

چرخ سپهر شعبده پیدا کند همی در باغ کهربا را مینا کند همی
انیر الدین اخسیکشی گوید :

سبزه نكنده بساط برطرف آبگیر
امیر معزی گوید در وصف باغ :

حصنی است پر زینجره و اندر میان حصن
در دستها گرفته ز هر گونه لعبتان
قومی مشعبدند علی رغم یکدگر
هر یک بزعفران و بشنگرف کرده تر
هاروت وار شبده سازند هر زمان
تا لعبتان زینجره بیرون کنند سر
عبیدزاکانی گوید :

چو دست قدرت خراط حقه مینا
مشعبد فلک از زیر حقه پیدا کرد
فشاند بر رخ کافور عنبر سارا
هزار بیدق سیمین بدست باد صبا
اگرچه لغت مشعبد و بوالعجب چنانکه اشاره کردیم ابتدا معنی عمومی تر
داشته لیکن بتدریج در میان شعرا و ادبای قدیم فارسی زبان این دو کلمه بخصوص
کلمه بوالعجب معنی مهره باز را پیدا کرده است، اینک ما با ذکر چند مثال از
شعرای باستان در توضیح این معنی میکوشیم، ازرقی گوید :

زروی دریا این ابر آسمان آهنگ
مشعبد آمد پروین او که از دل کوه
کشید رایت پروین نمای بر خرچنگ
چو وهم مرد مشعبد همی نماید رنگ

.....

چو ابر فندق سیمین بر آبدان ریزد
مشعبدیست که با خرد مهره های رخام
بر آرد از دل پیروزه شکل سیمین رنگ
بحقه های بلورین همی کنندیرنگ
جمال الدین عبدالرزاق گوید :

پیش طبع مهره بازش مشعبدتوان نمود
خاقانی گفته :

قضا ببو العجیبی تا کیت نماید لعب
ترا بمهره و حقه فریفتند ایراک
بهفت مهره زرین و گنبد مینا
چو حقه بیدل و مغزی چو مهره بی سروبا
سنائی گوید :

باد بهاری خویش او نورد و جولان کیش او
صحرا و دریا پیش او چون مهره پیش بوالعجب

ایضاً هو گوید :

آنچه با این دل من چشم چو بادام تو کرد

نکنند هر گز با مهره صکف بو المعجبی

رشیدالدین وطواط میگوید :

همه افاضل گیتی بدست من باشند بدان مثال که مهره بدست بو المعجب است

ایرالدین اخسیکنی گوید :

یک مهره نامده است برون مثل این جوان

از زیر هفت حقه این پیر بلعجب

اما کلمه شعبده و شعوده گویا اصلاً عربی نیست و علمای لغت این زبان هم نوشته اند که این کلمه در زبان مردم بادیه وجود نداشته و بهمین جهت نیز بعضی از لغت نویسان قدیم (از جمله جوهری در صحاح) آنرا ضبط نکرده اند. صاحب مفتاح السعاده شعبده را معرب میدانند و مثل اکثر مؤلفین اسلامی که نام هر شهر یا هر لغت مجهول الاصلی را بشخصی بدون مناسبت منسوب میساخته اند او نیز شعبده را معرب شعباده اسم کسی که این فن بدو منسوب است میدانند و این وجه تسمیه البته بی اساس و موضوع است.

محققین اروپائی ریشه این کلمه را در زبان کلدانی یافته اند چه در این زبان «شعوده» بمعنی بیندگی گرفتن و تسخیر کردن و شعبده بمعنی خدمت و اطاعت است. و ثلاثی این کلمه در همان زبان «عبد» است و شعبده فعل مزیدی است که با اضافه شین بابتدای ریشه از ثلاثی مجرد بصورت مزید در آمده و ساختن فعل مزید با اضافه شینی بابتدای فعل ثلاثی یعنی فعل را شغفل کردن از قواعد مخصوصه یک عده از زبانهای سامی غیر عربی از جمله عبری بوده و نظیر این کلمه یعنی لغتی که با الحاق شین بابتدای فعل ثلاثی مزید شده و معنی قبول فعل و مطاوعه را پیدا کرده باشد در عربی چندین لغت دیگر هم هست که ما برای احتراز از تطویل از آوردن آنها خود داری میکنیم.